

اورا بنحو همراه آورده انتقام از ملو خان بستند اعظم هایون ظفرخان در فکر استعدادش گشت و مردم را
 دلاسا مینمود و اما چون میرزا پیر محمد نبیره حضرت صاحب قرانی امیر تیمور کورگان ملتانرا گرفته بود و سازنگانرا
 بدست آورده اعظم هایون در امضا این نیت و انقیاد این امر تا مل میفرمود چه بفرست در یافتت بود که میرزا پیر محمد
 مقدم حضرت صاحبقرانیست اتفاقا بعد از چند روز در سنه احدی و ثمانمائه خبر آوردند که امیر تیمور بالشکر گران
 با طراف دہلی رسیده ظفرخان تسلی پس نموده غمیت دہلی را بموقت وقت فرصت میداشت و درینوقت اتفاقا
 یکدیگر متوجه ولایت ایدر شدند و بکوچ متواتر رفته قلعه ایدر را محاصره نمودند و هر روز افواج با طراف ولایت فرستاد
 و در نوب و تاراج و قیقه نامری نمیکذاشت راجه ایدر از غایت عجز سولان فرستاد و پیشکش قبول کرد و چون
 ممالک دہلی بر فتنه و آشوب بود ظفرخان پیشکش اکتفا کرده بود و در رمضان سنه مذکور به بین مراجعت کرد
 و در خیال خلق کثیر از دہلی از حادثه صاحبقرانی گریخته بین رسیدند اعظم هایون تفقد احوال انجماعت علی اختلاف
 حالتهم نموده در حق هر کدام شفقتی که لائق حال او بود بجا آورد و بعد از چند گاه سلطان محمود بن سلطان محمد بن فیروز شاه ایدر
 صاحبقرانی گریخته بولایت گجرات درآمد سلوک و معاشی که لائق حال بود از ظفرخان بوقوع نیامد بایوس و لنگ بجا
 مانده رفت چنانچه بجل جویس مذکورست و در سنه ثلث و ثمانمائه اعظم هایون مواجب یکساله سپاه رسانیده
 با استعداد تمام متوجه بنجیر ایدر گردید چون افواج مظفری اطراف قلعه فرود گرفتند و چند روز متواتر جنگ انداخت
 بشی راجه ایدر قلعه را خالی گذاشته بجانب بیجا پور گریخت و علی الصبح ظفرخان بر قلعه برآمده شکر الهی بجا آورده و بجایمانا
 بر انداخت و در قلعه تمانه گذاشته ولایت ایدر را میان امر قسمت نمود و بعد از سر انجام مهمات آن ناحیه بین
 مراجعت کرد و در سنه اربع و ثمانمائه بظفرخان رسانیدند که باز میبود و کافران بر دورتجانہ سومنات گرد آمده و حجاب
 مراسم خود نهایت سعی مبذول میدارند اعظم هایون با بجانب متوجه شده پیش از خود فوجی فرستاد چون سگان
 سومنات اطلاع یافتند از راه دریا استقبال کرده جنگ انداختند اعظم هایون بجناب تجیل با سجا رسیده و مار از
 روزگار انجماعت بر آورد و بقیه سیف گریخته حصار بند رویو درآمدند و بعد از چند روز در حصار را کشته و آنجا
 را عطف تیغ گردانیدند و رتیسان آن گره را در زیر پای نیل انداخت و بجایمانا شکسته مسجد جامع بنا کرده و خانه
 وضعی و ارناب شرعی تعیین نموده تمانه گذاشته بدار الملک بین مراجعت نموده در سنه سته و ثمانمائه تا اارخان بفر
 پد رسانید که ملو خان دہلی را متصرف شده و با وجودیکه سلطان محمود بر تنوج قانع شده اورا بحال خود نمیکارد
 اگر لشکر بنده همراه سازند فتنه دہلی را از تصرف او بر آورم و انتقام خود گرفته سلطان محمود را باز بدولت رسانم
 اعظم هایون گفت الان جدا دلا و فیروز شاه شخصی قابل سلطنت مانده و ملو قبالیغان الحال بدہلی متصرفست
 و علما وین نزاع و محاصره فراق اسلامیکه سبب خوزیری نیست رو نمیدارند تا اارخان باین حرف تسلی نشده

گفته است که سلطان محمد شاه مظفرخان که مظفرخان نام داشته
 بزرگان میراندس ملک میراث نگیر کسی بد تا نزدیک دوستی بسی بد عظم هایون چون دید که ازین اراده متقاعد
 نمیشود و خود را از شغل مملکت گذرانیده تمام لشکر و چشم ولایت با و تفویض نمود و ذکر سلطان محمد شاه
 بن اعظم هایون مظفرخان چون با اختیار خود از شغل مملکت گذرانید تا تا رخا غره جادی الاخر سینه
 و ثمانمات در قصبه اساول حشبن عالی ترتیب داده بر تخت سلطنت جلوس نمود و چتر بر سر او افراخته سلطان محمد شاه
 خطاب کرد و امر او بزرگان مملکت و سران کرده را خلعتها پوشانیده وزیر یک بر چتر تار شده بود بر اهل فضل و استحقاق
 قسمت کرد و منصب وزارت به شمس خان داندانی برادر خود عظم هایون با و تفویض نمود و در طغرای فرمان خود فرمود
 که این عبارت مینوشته باشد الموفق بتائید الرحمن افتخار الدین ابوالغازی محمد شاه بن مظفر شاه و بعد تشییق هم
 مملکت و لشکری گران فراهم آورده غره شعبان سنه مذکور از قصبه اساول بغریمیت دلی در حرکت آمد و در اشتهار
 باورسانیدند که راجه نادت پامی پذیر از حیله انقیاد و اطاعت بیرون نهاد و محمد شاه از راه عنان بهت منعطفین
 گردانیده جلوریز بولایت نادت درآمد و مواضع و قصبیات را منب و تاراج نموده در قصبه سینور منزل کرد که در وقت
 که بهار دولتش بود از غلبه شراب بناگاه در گذشت بهیبت در خاک ریخت آن گل دولت که باغ ملک با صد هزار
 ناز پرورد در برش مدت سلطنت او دو سال و دو ماه و چند روز بود چون این خبر وحشت اثر خطه بروج عظم هایون
 رسید عظیم اندوهناک شد و بیعت خود را بار دورسانیده بهشت محمد شاه بخت مین دستاوه نقبش در مناشیر خدایگان
 شهد نوشانید و شمس خان داندانی را رعایت نموده از تغییر ملک جلال کو که حراست و حکومت خطه ناگور با و تفویض
 داشت و بادل صد پاره و خاطر پر مرده اندر وی ضرورت عمات ملکی می پرداخت و چتر و تخت را برگوشه نهاده خود
 را امتیاز نمیداد تا آنکه التماس امر او ارکان دولت در سنه عشر و ثمانمات بر سر سلطنت جلوس نمود و در تاراج بنظر
 رسیده که شمس خان داندانی محمد شاه را در شراب زهر داد و ذکر سلطنت مظفرخان که مظفر شاه مخاطب
 گشته چون مدت فطرات سلطنت ممالک گجرات که نه سال و چهار ماه باشد منقضی شد عظم هایون مظفرخان
 قصبه پر نور بالتامس امر او استدعای اکابر و معارف بر تخت مرصع بآئین سلاطین و رعایتی که بجهان آخر شناس
 اختیار کرده بودند جلوس نموده خود را سلطان مظفر خطاب داد و در خطبه فرمان او چنین قرار یافت الموفق با صد
 المنان شمس الدین ابوالمجاهد مظفر شاه وزیر یک بر چتر تار شده بود بر اهل استحقاق قسمت نمود و امر او معارف
 و سران کرده را خلعت داده بکوچ متواتر متوجه ولایت مالوه گردید چون بنوا حی دمار رسید سلطان بهوشنگ
 جنگ پیش آمد چون طاقت صدمه مظفر شاه را نداشت که ختی پناه قلعه دمار برد و بالاخر آمده سلطان را دید
 و چون سلطان مظفر شاه رسیده بود که پدر خود و لا اورخان زهر داده و میان دلاورخان و سلطان مظفر شاه

و در وقت

در خدمت سلطان محمد فیروز شاه محبت و اخوت بود سلطان هوشنگ و بعضی مقریان او را مقید ساخته برادر
 خود نصرت خان را بگومت مالوه گذاشت و درین اثنا خبر آمد که سلطان ابراهیم شرقی بنحیال تسخیر دلی از جوینور آمده
 مظفر از استماع این خبر بصوب دلی عازم گردید سلطان ابراهیم چون دانست که سلطان مظفر باهنگ جنگ می آید
 از راه برگشته جوینور رفت چنانچه در طبقه جوینور قلم تصدی بیان آن کشته سلطان مظفر از اصغای این خبر از راه
 مراجعت نموده متوجه گجرات شد سلطان هوشنگ را مقید و مجوس کرده همراه برد و چون مد گذشت درهایا و سیاه
 مالوه از سلوک ناهموار نصرت خان برد و خروج کردند و در احوال دار از بار بر آورده راه گجرات یاد نمودند و پس ماندگان
 او را ازار و تعرض نرسانیدند و از ملاحظه سلطان مظفر موسی خان را که خویش سلطان هوشنگ بود بسر دار سے
 بر داشته قلمه مند و محبت سکونت اختیار کردند و بعد از وصول اینجی سلطان مظفر سلطان هوشنگ را در قید
 بر آورده شاهزاده احمد خان را بلوک او نامزد کرد تا و یا مالوه متصرف شده تسلیم او نماید شاهزاده احمد خان بقلمه
 دبار رسید ولایت را متصرف شده حواله سلطان هوشنگ نمود و خود بر راه و بهود گجرات رفت و قلم مشکین رقم
 این داستان را در طبقه مالوه مشروح و تبیین تحریر نموده با جمله در سده اثنی عشر و ثمان نامه بسط سلطان مظفر رسالیه اندک
 را جیوتان کنه کوٹ از توابع کج غبار فساد و گنجینه اندیجی و استماع اینجی فوجی بزرگ بگو شمال آنگروه تعیین و سده
 گویند خداوند خانرا بخدمت شیخ محمد قاسم بدیهود فرستاد تا دما کند که لشکر اسلام مظفر و منصور را باز کرد و خدمت
 شیخ محمد طومار اسامی جماعت که در آن لشکر نامزد شده بودند ملاحظه نموده بر بعضی اسامی قلم کشید اتفاقاً چون لشکر
 مظفر شاهی در کنت ظفر و فیروز مرجمت نمود بر اسم هر که قلم کشیده بود او در آن یورش بدرجه شهادت رسیده بود
 و در سده ثلث عشر و ثمان نامه در شهر نمر و الپن سلطان مظفر ساری شده شاهزاده احمد خان را بحضور امر او بزرگان
 مالک بر تخت سلطنت اجلاس دادند ناصر الدین احمد شاه خطابش داد و فرمود تا بر سنابر اسلام خطبه بنام او
 خواندند و در آن روز از ابتدای حکومت او سه سال و هشت ماه و شانزده روز گذشته بود و بعد از اجلاس
 سلطان احمد شاه پنج ماه سپرده روز بود و چون حیات مستعار بوده در ماه صفر سده اربع عشر و ثمان نامه از کنه ربا
 دنیا بمجور آبا و محبتی انتقال کرد و در خطه پیش مدفونست و او را خدایگان کبیر خوانند و اگر سلطنت سلطان
 احمد شاه بن سلطان محمد بن سلطان مظفر چون احمد شاه بر تخت سلطنت و آرا که ایالت تکیه زو امر او
 مالک و اکابر شهر و سران کرده را تشریفات داده طبقات نام را از انعام خود بهر منگروانیده و عمال و تصدیان
 نجات دیوانی را بدستور سابق مقرر داشته در باب تکثیر زراعت و تعمیر مملکت و تسبیح معدلت اهتمام تمام بکار برد
 و چون وقت صبه برود دره بغیروز خان بن سلطان مظفر شاه خبر رسید که شاهزاده احمد شاه بر سر سلطنت جلوس نموده
 از روی حقد و حسد علم بپنی و عناد بر او زاخت و جیونداس کتیری را منصب وزارت داده و امیر محمد برکی که حاکم

کتابت بود نیز بغیر فرزندان پوست امرای دیگر که بشارت زالی موصوف بودند نیز فرزندان را نایه کامیاب خود را
با و ملحق شدند و او را بر داشته بکنایت آوردند و در قصبه مذکوره بهیبت خان بن سلطان مظفر فرزند خان را دیدند
و بعد از چند روز سعادتمندان و شیرخان ابن سلطان مظفر برآمده با او میوستند و او را اجتماع برادران سلطانار وقت
گرفته متوجه قصبه بروج گشتند و از آنجا خطی بسطان هوشنگ فرستاده استمداد بهیبت خواستند و قبول نمود که در منزل
چند لک تنگ برسم بدو خرج دهد و در ولایت کجرات هر جا زمینداری بود با واسط و خلعت فرستاد و بنوع موافق گشتند
و چون این خبر بسطان احمد شاه رسید استمداد سپاه نموده بروج متواتر متوجه بروج گردید و چون آنجا رسید بهیبت اطلاق
ناتیره فساد رسوسله نزد امرای فرستاده پیغام داد که بهیبت بزرگ کرده حق را فلک نه بیند خورد و بد عزیز کرده او را
جهان نذار و خوار چون خدایگان کبیر مظفر شاه دست مرا گرفته بر سر سلطنت اجلاس فرمود اساس قصر شامخ و کاخ بلخ
باوشاهی من بهیبت امرای معارف ممالک و جمهور طوائف انام استحکام پذیرفته باید که قدم از حیطه انقیاد و اطاعت برد
نهند که عاقبت نبی و حیم بهیبت و اقطاعی که خدایگان کبیر مظفر شاه بهر کدام نامزد فرموده بود بران قانع شده ترصد
الطاف دیگر باشد در رسول این پیغام گذرانیده امر ایلیکیر کنکاش کرده بهیبت خان که عم حقیقی احمد شاه بود همراه
رسول بیرون فرستادند چون سلطان احمد الطاف باز در حق بهیبت خان سبذول فرمود و فرزند خان
و دیگر خوانین از سر استظهار بخدمت سلطان احمد شتا فتند او هر یک را به عنایت تازه سرگرم نموده و بچونی
کرده و جاگیرهای قدیم به تقسیم داشته سرانجام آمد و با حسن وجود فرموده بخواست بجانب بن مراجعت نماید که خبر
رسانیدند که سلطان هوشنگ با هنگ امداد فرزند خان از دوازده متوجه اینجد و دست سلطان احمد بجز استماع از قلعه
بروج بکوی متواتر در موضع شیخ فرود آمد و در اینجا بیگن آمد و فغان که در ایام سلطنت سلطان مظفر شاه قطع برود
و از روی مخالفت در کوشا میگشت بخدمت آمد و مورد الطاف گشت سلطان احمد چون از کار فرزند خان
پروا خسته بود و بجهت هموار و مقابله هوشنگ رو آورده عماد الملک را پیش از خود بچینگ فرستاد و هوشنگ
سنگل و نخل بدیار خود مراجعت نموده عماد الملک چند منزل تعاقب کرد و زمیندارانیکه بسطان هوشنگ پیوسته
بودند مقید ساخته بخدمت آورد سلطان احمد شاه در زمان مراجعت چون بعضی اساول رسید و همو آنجا موافق فرج
افتاد و بعد بخار به استصواب حقائق پناه شیخ احمد کینو قدس سره که با ساری در راه و بقعه سه ثلث مشورت نامه گشت
تعمیر شهر مظم احمد آباد که در بلاد هندوستان مثل نادر در زمین نهاد و قلعه و مسجد جامع و بازارهای متعدد طرح کرد و در بیرون قلعه
سیصد و شصت پوره که بر پوره مثل بهت بر بازار و مسجد دیوار بنیادان ساخت و در زمان هموی احمد آباد گفته شود
که در کل بلاد عالم باین عظمت و آراستگی شهر موجود نشده میان نموده با سبذ و در سبذ اربع و عشره ثمانه فرزند خان
و بهیبت خان باغهای ملک بدر ملا که قرابت قریه بسطان مظفر داشت باز طریق بنی و طغیان سپردند از میان و کلا

برآمده بگویند پناه بردند سلطان احمد شاه بعد از استماع این خبر بدین شرح این گروه متوجه شد و چون بقصبتی بلخ رسید فتح خان
بن سلطان مظفر را پیش از خود راهی ساخت و او نیز با خواهی رسید بر این نظام مصلح قصبه موراسه برادران پرست
و سلطان احمد از شنیدن این حرکت متوجه موراسه گردید و ملک بدر علا رسید بر این نظام مصلح بلخ کن خان برود و موراسه
خدمت خضر نموده با سیاه حصار و آگر پرواقتد فیروز خان و سمیت خان و در غل و راجه ایدرز را بکوبک خود طلبید
در موضع انکهور که بچگرویی قصبه موراسه است فرود آورد و چون سلطان احمد بواسطه قصبه موراسه رسید بار اول
جمعی از علماء را پیش ملک بدر علا و رکن خان فرستاد که تا غشا و غفلت از پیش دیده ایشان برواشته آنچه
حق است بکشوف سازند و چون رسولان جواب موافق بدعائشیند برگشته آمدند سلطان از کمال رافت کرده
دیگر فرستاده پیغام داد که من شما را امان داد و هم هر جا میخواهید بروید ملک بدر علا و رکن خان جواب داد
اگر نظام الملک نائب وزیر است و ملک احمد غزنی که کارگذار و نائب وکیل درست و ملک سعد الملک و ملک
سیف خواجیه بیاید و ما را بنجو و همراه بپرداز سرستظار بخدمت می رسم سلطان احمد فرمود که امراسه مذکور متوجه دروازه
موراسه شدند ملک بدر علا و رکن خان جمعی از درگین گاه گذاشته خود بتواضع پیش آمدند ملک نظام و ملک سعد الملک
از امر الله ساخته بجزف و حکایت مشغول گردند درین اثنا جمعی از کاتبان و برابر ملک نظام الملک را گرفته بقلعه بروند
نظام الملک باواز بلند میگفت که سلطان را بگویند تاخیر در تسخیر حصار جانزدارند که هر چه نصیب ما بود رسید و ملک بدر علا بنجو
در پامی هر دو انداخته در خانه تاریک نگاه میداشت و یکی باعث برین آمد آن بود که ملک بدر علا میدانست که تا امراسه
و محبوس اندازی بقلعه نخواهد رسید و سلطان احمد بعد از استماع این ماجرا فرمود تا هر چه با قسمت نمود از هر چهار طرف
جنگ اندازند و در پنجم جادی الاول سنه اربع و ثمانمائه خود بر دروازه تاخت و امرای دلاوران از معاینه این حال
پامی در خندق نهاده بقلعه تشدیدند و در طرف العین از چهار طرف بر دیوار قلعه برآمدند و متوجه تخلص ملک نظام الملک
گشتند چون اصل آن هر دو غزنی رسیدند بود بر در آورده و ما را نذر فرزند کار باغبان بر آوردند و ملک بدر علا و رکن
که خدایان را اسیرین همتان بودند بسیار است رسیدند فیروز خان و راجه ایدرز استماع این فتح گزیند پناه بگویند
بروند بعد از چند روز غل راجه ایدرز مقام قداک و طلاج کار شده با فیروز خان ضد نمود و خستارند و فیلان او
درست آورده بخدمت سلطان احمد فرستاد و وزیر غزنی را در مالک از استی شروع نموده سلطان در کثرت طفر
خبر دینی با حمد آبا و ملجوت فرمود و فیروز خان با برادران خود گزیند بخیل ناگرفت و در روزیکه با هم کل با فیروز خان
بن ششادان و غلای عالم ناگرددنگ کرد و فیروز خان بدرجه شهادت قانع گردید و در سنه اربع و ثمانمائه ملک احمد
و ملک علی بن آدم خان افغان و ملک عیسی سالار هفتده خواجیه را پدیدار کردند و بعضی از پهلوانان همزور را با خود یاد کرده میان
ولایت را با خند و سجا بید و تی بود روی با ایشان نهاد و مقارن اینحال راجه مندل و راجه نادت و بدرهوان عراقی

سلطان هوشنگ فرستاده تحریر بر شمشیر گجرات نمودند سلطان هوشنگ از روی قلمت تدبیر اعماد و بر ملا مفسدان
نموده متوجه گجرات گردید سلطان احمد دید که خجارت از هر دو طرف بر خاست برادر حقیقی خود لطیف خان بن محمد شاه را
باتفاق ملک نظام الملک علی و ملک شه ملک بن شیخ ملک و ملک احمد بن شیر ملک نائب وزیر تادیب گوشال ملک
بلک و دیگر امر فرستاده خود با لشکر آراسته مدفع سلطان هوشنگ توجه فرمود و چون موضع باندهو که در نوامی چانپا میر است
رسید ملک عماد الملک سمرقندی را با فوجی بزرگ پیش از خود روانه ساخت سلطان هوشنگ چون شنید که نظام سلطان
احمد جنگ می آید شان خود را از آن ارفع دیده بولایت خود مراجعت نمود عماد الملک جمعی را که درین فتنه محرک و باعث بود
مقید ساخته بخدمت آورد اما بر خرر مندان دقیقه شناس مخفی نیست که سلطان هوشنگ را از برای مراجعت بجهت ولای
مکن بود که غلامی از خود در برابر عماد الملک بفرستند و هر گاه سلطان احمد بگویم فوج خود توجه نماید او نیز متوجه شود و مقارن
این خبر مراجعت سلطان هوشنگ منیان سبک و خبر آوردند که ملکشه ملک و دیگر امر چون طاقت مقاومت نداشتند
بی جنگ گریختند و شاهزاده لطیف خان پاره راه تعاقب نموده منهدل گرفت و شملک با اتفاق مفسدانیک با و پیوسته
در شب بار روی شهزاده شیخون آورد و اما چون مردم لشکر حاضر بودند کاری نتوانست ساخت جمعی را بکشتن داده گریخته
بزمیندار کرناال التجار و سلطان احمد از وصول این خبر اسام شکر آتی بجا آورده ساکنان احمد آباد بانعام و الطاف خوشدل ساخت
و در سه سبوع و عشر و ثمان ماه چون راجه کرناال شملک و مفسدان دیگر در ولایت خود جا داده بود سلطان بگو شمال تادیب
مازم گردید چون قریب بکرناال که بجزیره مشهور است رسید راجه آنجا با جمعی از قلعه بیرون آمده در محل قلب جنگ پیوست
و آخر گریخته بحصار کرناال درآمد و اکثر مردم خوب او در وقت فرار بدار القرار رفتند و سلطان احمد قلعه را محاصره نموده
هر روز با فوج باخت ولایت سورت میفرستاد و بعد از چند روز در راه رحیب سنه مذکور حصار کرناال را از روی
قهر و غلبه کشودند راجه کرناال با دیگران که در فتنه انگیزی دخل داشتند گریخته بالامی کوه کرناال برآمدند پس از روی
عجز و انکسار مان خواسته فرو آمدند و بعد استوار قدیم شروع در مال گذارسی کردند سلطان احمد شاه ابو النیر و سید قاسم
را برای تحصیل مال گذاشته بداد الملک احمد آباد مراجعت کرد و در چند ماهی و عشرین و ثمان ماه خبر رسانید که نصران
عادلخان ضابط اسیر و بر با پنهور از سر نخوت و استکبار بعضی مواضع سلطانی و نذیر را از آن در بنامیده بجز و اصفهان
این خبر بگوچ متواتر متوجه صوبه دربار گردید و فوجی بفرستاد قبول که بر سرحد و کنج تعسست فرستاد چون نذیر
رسید عادلخان گریخته با میرفت و آنجا عت که قلعه قبول رفته بودند سر و آبر را از دست داده قلعه بدست
آوردند چون موسم بر سابت بود چار واد در صحرای تحت میکشیدند سلطان احمد شاه داعیه مراجعت احمد آباد داشت
که سرمان با و پیا رسید رسانیدند که راجه ایدر و چنایر و مندل و نادر و تهرامن سپه در پی فرستاده
سلطان هوشنگ را بگجرات آوردند و سلطان هوشنگ بقصبة موراسه رسید همت و درین حال شتر سوار

چنانچه

از خطہ ناگور در عرض روز بقصبتہ ندر بار رسیدہ عرض فیروز خان بن شمس خان دندانہی اور بمضمون آنکہ سلطان ہوشنگ باہنگ تخیجرات می آید و چون از صفحات جہان خان معلوم او شدہ کہ فقیر نسبت با ایشان صفائی خاطر نیست بفقیر نوشتہ بود کہ زمینداران گجرات عائن فرستادہ مرا طلبیدہ اند و من عازم گجرات شدم میباید کہ تو زود مستعد شدہ بیامی کہ بعد از فتح گجرات ولایت گجرات نہوالہ تو از اسانے خواہم داشت چون حضرت قبلہ و کعبہ اند لازم و واجب بود کہ اطلاع دہد سلطان احمد با وجود نارسائی کج کوچ متواتر از اب زبده عبور نمودہ برکنار دریای سندھ نزول کرد چون در عرض یک ہفتہ بقصبتہ موراسہ قریب رسید و جا سوسان اینخبر را بسطغان ہوشنگ بر و ند سلطان ہوشنگ زمینداران مذکور را طلبیدہ زبان ملامت کشود و پس سر خاریدہ مراجعت کرد و چون سلطان احمد شاہ جریدہ آمدہ بود و در چند محبت جماع لشکر در منزل توقف نمود و درین اثنا خبر رسید کہ بواسطہ این فتنہ مجد در اچہ سورتمہ در مالگداری تہا و ن و وزیدہ و نصیر بن عادل خان ضابطہ اسیر تیر با تفاق غزین خان ولد سلطان ہوشنگ حصار تالیہ را محاصرہ نمودہ بکرو حیلہ متصرف شد و بصلاح و استصواب راجہ ناووت ولایت سلطانی پور آمدہ فارت و تاراج کردہ سلطان احمد بچراستماع اینخبر محمود خانزا لشکر بزرگ ولایت سورتمہ نامزد نمود و اورفتہ بدستور قدیم از زمینداران سورتمہ مال بازیافت نمود و ملک محمود بچراستماع اینخبر محمود خانزا و تالیہ نصیر بن عادل خان فرستادہ و ملک محمود و مخلص الملک بار اول ناووت و پارہ ولایت را تا تختہ و راجہ ناووت عاجز شدہ پیشکش مقرر او کرد و از اینجا چون بجوالی سلطان پور رسیدند غرتیخان رو بولایت خود نهاد و نصیر خان و عادل خان رفتہ و حصار تالیہ متحصن شدند و چون محاصرہ بطول انجامید نصیر بن عادل خان بوسید ملک محمود بچراستماع اینخبر از خود نمودہ سلطان احمد قلم غفور بچراستماع او کشیدہ بخلعت و خطاب نصیر خانی امتیاز بخشیدہ و چون سلطان ہوشنگ بکر بولایت گجرات درآمدہ نہایت سرای خاطر اخبار بلال مکر ساختہ بود سلطان احمد در ماہ صفر سنہ مذکور متوجہ تخیجرات ولایت مالوہ تالیہ ہوشنگ گردید و در اثنای راہ وکیل راجہ ایدر و جنپا نیز و ناووت و دیگر زمینداران بلازمت رسیدہ استغفار تقصیرات نمودند و قبول کردند کہ پیشکش ہر سالہ را مضاعف برساند سلطان احمد از تقصیرات آنجماعت اغماض فرمودہ و معذرت ایشان پذیرفت و چون راجہ مندل طریق نخوت و سرکشی میسر و در مقام تلالی تقصیرات سلطان احمد ملک نظام الملک را بنیابت غیبت و گجرات گذار شدہ گوشال راجہ مندل را بعمدہ او فرمودہ خود حرارت ہوا و تنگی راہ متوجہ مالوہ شد بکج کوچ متواتر رفتہ در نواحی موضع کالیادہ فرود آمدہ و سلطان ہوشنگ نزدیک کالیادہ زمین قلب انتخاب نمودہ بکطرف خود را بدر بار کالیادہ استوار ساخت و پیش روی خود درختان بزرگ بریدہ خار بند می کرد سلطان احمد در صحرا می کشادہ سوارہ الیتا و جنین مقرر نمودہ کہ سردار سیمینہ امیر محمود بچراستماع و درینگاہ نصیر الدین عضد الدولہ

باشد اتفاقاً در آن هنگام که سوار شده متوجه جنگ گاه گردید عجبوش بر و آثره ملک فرید یافت و بهای ایستاد
 خدمتگاری را بطلب او فرستاد تا او را خطاب پدرش که عماد الملک باشد از زانی وار و فرستاده برگشته آمد
 که ملک تیل بر بدن خود مالیده است بعد از ساعتی خواهد رسید فرمود امر وزیر و وزیر جنگ است فرید در تا غیر حسرت و بیست
 خواهد کشید و توقف نکرده متوجه جنگ گاه گردید چون هر دو باد شاه برابر یکدیگر ایستادند و دوش شکر بپوش و خردش بر آمدند
 قبلی از فوج سلطان احمد و بفرج سلطان هوشنگ نهاده ویران بسیار کرد و سواران را از هر طرف میدوانید
 عزیزین خان ولد سلطان هوشنگ در خانه کمان در آمده تیر بسیار بر پیشانی قبیل زده بزخم تیر پلاک گردانید و از هر طرف
 به او دران جنگ جو بر آمده بر فوج سلطان احمد تاختند و اضطراب تمام مردم کجرات راه یافت درین اثنا ملک فرید
 با فوج خود سوار شده رو بمیدان نهاد و به چند کوشش نمود راه نیافت آخر الامر شخصی گفت من را می بیند انم که میتوان
 از عقب فوج غنیم رفت و دستبرد می نمود ملک فرید این کوچه را نعمت غیر مقرب دانسته قدم در راه نهاد و در آن هنگام
 که هر دو لشکر بهم آمیخته بودند فوج ملک فرید از عقب سلطان هوشنگ و ملک فرید بی تماشای تاخت و جنگ صعب
 اتفاق افتاد سلطان هوشنگ اگر چه بذات خود شجاع و مردانه بود اما فیروز جنگ نبوده راه فرار پیش گرفته تا قلعه کنگر
 گریخت و غنیمت بسیار بدست سلطان احمد فوج با طرف فرستاد تا ولایت اورا منب و تاراج کردند و اشخاص
 شمر و غیر شمر که در نواحی مندر بود بریدند و چون موسم برسات رسیده بود مراجعت نموده متوجه کجرات گردیدند و
 جانپانیر و نادوت که بر سر راه او بودند مالیده گذشت و بعد وصول احمد آباد چند ماه جشنهایی در پی میگرد و از هر که
 اندک تر دومی واقع شده بود و او را بعنایت و التفات امتیاز داده خطابها از زانی داشت و در غره و یقعه سنه
 احدی و عشرين و ثمانه تا و بیست و یک جا پانیر مازم گردید و بکوچ متواتر رفته کوه جانپانیر را که ارتفاعش سه کوه و
 و بیش هفت کوه است محاصره نموده داخل و مخارج را مسدود ساخته منتظر بهوب ریح فتح و نصرت می بود و بعد از
 چند روز راجه جانپانیر از روی عجز و زاری و کیلی فرستاده معروض داشت که بنده خدمت کاران در گاه است و
 خود را دادم بر سنگداس احمد شاه می نویساند اگر بکرم نظری عذر تقصیر کمینه قبول فرمائید یک ساله بخوانه میرسانم و سال بسال
 مالگذاری خواهیم کرد سلطان احمد چون کاری دیگر پیش نهاد بیست داشت عذر او را پذیرفت پیشکش گرفت و در غره
 صفر سنه اثنی و عشرين و ثمانه مازم قصبه سونگر گردید و پاره ولایت سونگر را تاخت و تاراج نموده بست و دوم صفر
 سنه مذکوره در سواد قصبه نزول فرموده مسجد جامع طرح انداخته از باب مناسب شرعی تعیین فرمود و یازدهم ربیع الاول
 از آنجا کوچ کرده در موضع ماکلی فرود آمده فرمود تا بجهت تهازه آنجا حصار مستحکم سازند و دوازدهم ربیع الاول متوجه مندر
 شد کافران کوه آشور را گوشمال داده بکوچ متواتر طی مسافت مینمود و در اثنا راه مولانا موسی و علی جابدار برسم
 رسالت از قبل سلطان هوشنگ رسیده بوسیله ملک نظام الملک نائب وزیر و ملک محمود ترک و ملک حسام الدین

از راه بحر و انکسار و ضد اشتمد که از پادشاه اسلام مستعد می نماید که مسلمانان و ضعفا و لاییت مالوه را تعرض رساند
 سلطان شریف النفس کریم الصفات متمسک رسولان مبذول فرمود خطی محبت آمیز به سلطان هوشنگ مرسل داشت
 و خود مراجعت نموده به ترم ربيع الثاني در حوالی جانپایه منزل گرفت و هر جا بتجارت بود هموار ساخته با حمد آباد رفت و در سنه
 ثلث و عشرين و ثمانمائة بقصد تعمیر بعضی قلاع حرکت فرمود اول در موضع جوهر کنار آب مندر حصار مستحکم داشت
 بعد از آن بر دو رقبه دهار مور حصار کشیده و در تکثیر آبادانی کوشیده چون بقصبه کانتته نزول فرمود حصار کنته را که
 البخان سبخر گماشته سلطان علاء الدین غلی در سنه اربع و سبعائة عمارت کرده بود از سر نو تعمیر فرمود و در تکثیر آبادانی
 سعی نموده قصبه مذکور را سلطان آباد نام نهاد و در آخر سنه اربع و عشرين و ثمانمائة باز بصوب جانپایه سوار سے
 فرمود و بعد محاصره پیشکش گرفته نوزدهم صفر سنه خمس و عشرين و ثمانمائة متوجه سونگر گردید و بیست و دوم صفر بقصبه سونگر
 رسیده مسجد جامع دیگر اینجا طرح انداخت در حال خبر رسید که سلطان هوشنگ بدست که از دیار مالوه بجاکے
 رفت و ناپیدا است و امر او سران کرده ولایت را متصرف شده قسمت نموده اند بعد از استماع این خبر متوجه مند
 گردید و بکوچ متواتر سوم ربيع الآخر قلعه همیشه را محاصره نمود تا آنکه وار همیشه امان خواسته بخدمت پوست و وارو هم
 ربيع الآخر در پای قلعه مند و فرود آمد و فوج فوج مردم بتاخت ولایت فرستاد و چون موسم ربیسات قریب رسید
 بود غره جامی الاخر از پای قلعه کوچ نموده متوجه چین گردید و مملکت را میان امر تقسیم فرموده و بیالپور بهزیه را بملک
 مخلص الملک و کانا سیه بملک فرید عماد الملک و سهند پور که الحال بمجد پور شهرت دارد بملک افتخار الملک جاگیر کرد و امر
 گماستگان خود را به پرگنات فرستاده محصول خریف متصرف شدند و در خلال این احوال سلطان هوشنگ که از سفر جاگیر
 که بسواد فیصل فته بود تفصیل این قضیه در طبقه مالوه مذکور است مراجعت نموده بقلعه مند و درآمد و سلطان احمد بعد از
 ربیسات بستم رمضان از چین بمنزور فته و پیش دروازه دہلی نزول کرد و مرچلیا قسمت نموده کوه را محاصره فرمود
 و فرمان بطلب ملک احمد ایاز با حمد آباد فرستاد تا خزانه و بعضی اسباب گرفته در دوازدهم شوال بخدمت پوست
 و او را خلعت داده خدمت مرچل تارا پور حواله کرد چون از آمدن هوشنگ افواج سلطان احمد که در ولایت مالوه
 متصرف شده عمل پرگنات میکردند یکجا شده بودند سلطان احمد صلاح در آن دید که در وسط ولایت قرار گرفته
 امر را بقصبات و پرگنات فرستند و برین قرار داد از پای قلعه کوچ نموده متوجه سانگیور گردید سلطان هوشنگ از راه
 دیگر خود را بسارنگ پور رسانیده و چون افواج گجرات بسواد سانگیور رسیدند سلطان هوشنگ رسولی فرستاد
 از راه بحر و آمده قبول پیشکش کرد سلطان احمد چون بحر و زاری رسولان مشاهده نموده خاطر جمع فرمود از حضرت حق
 و غار بنی غفلت و رزید بها نشب که دوازدهم محرم سنه ست و عشرين و ثمانمائة باشد سلطان هوشنگ بر اردو سے
 او شیون آورد و چون مردم غافل بودند کس بسیار بقتل آمدانان بجهت راست رای راجه ولایت دنا با پانصد

را چوت در یکجا کشته شدند و سلطان احمد چون بیدار شد در دو تختانه یک شخصی نیافت و دو اسب چوکی آنجا حاضر بود ملک خوار کا بدار را بر یک اسب سوار ساخت و بر اسی دیگر خود سوار شده از منزل برآمد و دید که اردو بغارت می رود بی اختیار در صبحانها و بعد از ساعتی ملک خوار کا بدار را بار و فرستاد تا شخص احوال نماید ملک خوار کا بدار و در آمد دید که ملک مقرب احمد ایاز و ملک فرید با مردم خود مستعد شده روید و تختانه دارند و از خبر سلطان پرسیدند ملک حقیقت حال معلوم کرد هر دو را همراه گرفت بخدمت سلطان آورد چون سلطان چنین بود ملک مقرب سلاح خود فرو آورده سلطان پوشا پند و خصت جنگ خواست فرمود ساعتی تحمل کرن تا صبح صبح ظاهر شود و ملک خوار کا بدار و فرستاد تا شخص نماید که سلطان هوشنگ کجا ایستاده است و بچه کار شست و ملک خوار آمده گفت که لشکر هوشنگ بغارت اردو مشغولست و هوشنگ با چندی ایستاده اسپان فیلان خاصه و پیش او جمع نموده اند سلطان احمد مقارن طلوع صبح که فی الحقیقت صبح اقبال بود که بکلیه اسوار همراه ملک مقرب ملک فرید آمده بود و ندفع هوشنگ متوجه گردید چون هر دو فوج سجاد یکدیگر رسیدند سلطان با فوج خود بر فوج غنیمت و آنچه حق تردد مردانگی بود بجا آورده هوشنگ رختی ستا و خود نیز رختی شد و سلطان هوشنگ نیز از کمال شجاعت و شهامت با وجود خرم خوس تر و مین درین اثنا فیلبانان گجراتی سلطان احمد شناخته فوج سلطان هوشنگ را پیش انداختند و هر چند سلطان هوشنگ خواست که جلو نگاه دارد و میسر نمیشد و بالاخر در صوب سارنگپور نهاد و ورق برگشت و گروهی بار دوی سلطان احمد بتاریج مشغول بودند علت شمشیر گشتند و از قسم نیل داشت و شتر و اسباب هر چه بغارت برده بودند تمام بدست افتاد و هفت سلسله نیل نامی از فیلان جا جنگر که سلطان هوشنگ هزار خون جگر بدست آورده بود و غنیمت گرفتند و سلطان احمد بفتح و پیروزی در منزل قرار گرفته و جراحات خود را بست و مجلس بارعام ترتیب داده امرا و سران گروه را در لجوی نموده روز دیگر افتخار الملک و ملک صفدر خان سلطان را با فوج آراسته بصبح فرستاد که پاراپایان اردو را که بجهت گاه رفته بودند محافظت نمایند اتفاقاً فوج شیبو بقصد عرض آزار کا هیان از اردوی خود بر آمده بود و در اثنای راه در یکدیگر درآویختند و در کشته شدن تقصیر نکردند و ما قبت فوج سلطان هوشنگ گرنجیه سارنگ پور رفت و ملک افتخار الملک صفدر خان سلطان مظفر منصور برگشته منظور عواطف گردید و سلطان احمد بنا بر مصلحت در بست و چهارم بیج الاخر سنه مذکور متوجه گجرات گردید و سلطان هوشنگ بی توقف از قلعه سارنگپور بر آمده تعاقب نمود و سلطان احمد برگشته ایستاد و میان هر دو فوج ناز و حرب اشتغال یافت و سلطان احمد نفس خود ترددات مردانه نمود و بعد از گشتن کوشش بسیار سلطان هوشنگ پشت بمرکز داد و گرنجیه بقلعه درآمد و درین نوبت نیز چند نیل از فیلان جا جنگر بدست مردم گجرات افتاد آنروز در همان منزل مقام نموده روز دیگر عازم احمد آباد گشت و بتاریخ چهارم جمادی الاخر سال مذکور با احمد آباد رسید چشتماساخت و هر یک از امرا و سپاهیان ملک بسیار میسامان شده بودند مدت سه سال حرکت نکرد و در احمد آباد طرح

توطن انداخته اکثر اوقات را بدو خواهد پرسی و ضیق ممالک و تکثیر زراعت صرف مینمود و در خلال این احوال وزیر ابریز سنانید
 بودند که پونجا بن را و قتل را به ایدروران ایام که بر بلایا لوه لشکر کشی واقع شده بود دست از مال گذاری کوتاه نموده سلطان
 بهوشنگ عراض فرستاده دم از موافقت او میزد سلطان احمد در سنه شصت و عشرين و ثمانمائه لشکری آراسته بر سر پونجا
 فرستاد و چون فوج بولایت ایدرآمد و در تاخت و تاراج شروع کرد پونجا از راه مخالفت در آمده سپهر مانعت پیش آورد
 و چون کار باطناب کشید سلطان خود متوجه ایدر گشت و در ده کوهی ایدر بر کنار آب نامی احمد نگر طرح انقبض بنیاد قلعه
 بنا و در اتمام عمارت قلعه نهایت جد و جهد میفرمود و از احمد نگر فوج با طراف و نواحی ایدر میفرستاد تا تر و خشک
 بسوزند و هر که بدست افتد بقتل آوردند پونجا با وجود مشاهدۀ این حال خود را بجنگ قرار داده گاهی از دور خود را بقوه
 که همراه کاهیان میرفت مینمود و درین میان احياناً قبا بیاخته دستبرد می نمود و بعد از آنکه چون دید که پیشرفت
 و تحمل صدقات عساکر احمد شاه می نداشت و کلا فرستاده از راه اخلاص در آمد پیشکش بسیار قبول کرد اما چون دو
 مرتبه تنگی نموده بود سلطان احمد قبول نکرد و خود متوجه ایدر گردید و زاول سه قلعه فتح کرد و پونجا گرختی بکوه بیجا نگر پناه
 برد سلطان روز دیگر شهر ایدر را غارت نموده با احمد نگر مراجعت فرمود و در سنه ثلاثین و ثمانمائه چون عمارت احمد نگر
 صورت اتمام پذیرفت سلطان احمد با زرعان همت بتغییر ولایت ایدر منقطع فرمود و فوج را با طراف و نواحی
 ایدر فرستاد تا نهب و تاراج نمایند و خود نیز متوجه گردید و پونجا از روی عجز و زاری رسولان فرستاده در صلح
 زد و تقبل پیشکش بسیار نمود چون در غیرتبه سلطان در ستمتصال او غم ملوکانه نموده بود بیخنان رسولان ملتفت نشد
 و پونجا ما یوس شده پروانه وار برگرد ولایت خود میگشت و هر جا دستبرد می نمود تا آنکه در روز پنجشنبه شهر حاد و الاخر
 سنه احدی و ثلاثین و ثمانمائه خود را بقوه که همراه کاهیان بصحرارفته رسانید و بعد تر دو بسیار گرختی و لیکن وزیران
 گرختین یک زنجیر فیل جدا از فوج بنظر او در آمد فی الفور متوجه شده بزخم بر چنیل را پیش انداخت چون دلاوران قبا
 او نمودند پونجا خود را برین قلب و مغاک و شکستگیها رسانیده و بحسب اتفاق اسپ او از فیل رسیده در مغاک افتاد
 و لشکر احمد شاه رسیده فیل را بر گردانیدند و از افتادن پونجا خبر نداشتند مقارن این حال غریبی بهمیه چیدن در مغاک
 درآمد و دید که شخصی بلیس مرده افتاده و از او ضاعش استدلال نمود که مردی بزرگ خواهد بود و سر او بریده بخد مت سلطان
 احمد آید و جمعی شناختند که سر پونجا است گویند شخصی در آنوقت سر پونجا را سلام و تواضع نمود و چون از صورت حال
 پرسیدند گفت مدتی تو گری او کرده ام سلطان احمد را حسن اخلاق او خوش آمد و او را بخواخت سمیت مباشرت فاضل
 از اخلاص کار سازی او که بهره مند کند ما قبت ترا اخلاص به سلطان روز دیگر متوجه ایدر گشت و افواج فرستاد
 بخرابی موضع ایدر و بیجا نگر مکه فرموده و هر رای ولد پونجا بوسیله خانجهان سلطان استغفار تقصیرات خود نموده هر ساله
 سه لک تنگه نقره پیشکش قبول کرد و سلطان احمد از راه گرم و مرودت قلم غفور بر جراتم او کشیده او را داخل و تخرابان

ساخت و ملک حسن را صندر الملک خطاب داد و بالشکر انبوه در تهازه احمد نگار گذاشت و خود ولایت کیلواره را مالیده
 و تاراج نموده با احمد آباد رفت و اهل شهر را با نعام و احسان بهره مند گردانید و بعد از چند روز ملک مقرب جمعی از بزرگان
 خاص را بر برای برات علوفه تنخواه کرد چون گروه باید رسیدند هر برای در او ای زرتعللی کرد و سبیل میگذرانید اتفاقا با و
 خیر رسید که سلطان از شهر برآمد و با استعداد لشکر دار و از کمال و هم و هراس فرار نموده بگوشه رفت چون اینخبر سلطان
 رسید در چهارم صفر سنه اثنی و ثلثین و ثمانه بیخاچ تمجیل متوجه ایدر شد و ششم صفر در قلعه ایدر نزول نموده مراسم
 شکر الهی بجا آورده مسجد جامع طرح انداخت و فوج بزرگ گذاشته با احمد گرفت و در سنه ثلث و ثلثین و ثمانه کاهنا
 راجه جالاوار چون دانست که سلطان احمد کار ایدر را نزد یک رسانیده بعد از فراغ زمینداران دیگر نیز خواهد پیچید صلاح
 خود در جلاور وطن دانسته راه فرار پیش گرفت و فوجی که بگوشمال او نامزد شده بود و بر اقباقب نموده بولایت سیر
 و بر بانپور در آورند و نصیر خان ضابطه اسیر و بر بانپور بواسطه آنکه کاهنا و فیل رکاب شکست کرده بود حقوق تربیت
 بعقوق مبدل ساخت و او را در ولایت خود جا داد و بعد از چند روز کاهنا بگلبرگ رفته فوجی از سلطان احمد بمنه
 بعد و معاونت خود آورده پاره مواضع نذر بار را ساخت و تاراج نموده چون اینخبر سلطان احمد رسید فرزند بزرگ خود
 شاهزاده محمد خان را بجهت تدارک این مهم نامزد کرد و سرداران بزرگ مثل سید ابوالخیر و سید قاسم بن سید عالم
 و ملک مقرب احمد ایزد و ملک افتخار الملک را همراه ساخت و شاهزاده محمد خان بشکر دکن محاربه نموده ظفر یافت و
 جمعی کثیر از دکنیان قتل و اسیر شدند و بقیه السیف گریخته بدولت آباد رفتند چون اینخبر سلطان احمد بمنی رسید
 پسر بزرگ خود سلطان علاء الدین و فرزند میانگی خود خانجهانرا جنگ شاهزاده محمد خان فرستاد و سر انجام سپاه را
 برای قدر خان که یکی از امرای معتبر دکن بود موقوف داشت سلطان علاء الدین با تصواب قدر خان بکونج
 متواتر بقلعه دولت آباد نزول کرد و درین منزل نصیر خان حاکم اسیر و بران پور و کاهنا راجه جالاوار نیز بار و
 سلطان علاء الدین پیوستند و او را استظهار تمام پدید آمد و محمد خان نیز بغریمیت جنگ متوجه دولت آباد گردید چون
 میان دو لشکر چندان مسافت نماند محمد خان بغریمیت جنگ ترتیب صفوف نمود و طرفین آتش حرب اشتعال
 یافت و در اثنا کار ملک مقرب احمد ایزد و قدر خان که هر دو سپهسالار بودند و هم در آن نختند قدر خان از
 پشت مرکب بر خاک نزلت افتاد و فیل بزرگ را ملک افتخار الملک بغریمیت گرفت سلطان علاء الدین گریخته
 بقلعه دولت آباد پناه برد و نصیر خان حاکم اسیر فرار نموده بکوه کلید که در ولایت اسیر و اقصی رفت محمد خان
 مراسم شکر الهی بتقدیم رسانید و چون دانست که تسخیر قلعه دولت آباد متعذرست از آنجا معاودت نموده پاره
 ولایت اسیر و بر بانپور را مالیده در قصبه نذر بار قرار گرفت و از آنجا حقیقت احوال را به پدر اعلام کرد سلطان
 احمد جواب نوشت که آن فرزند زوری چند بجهت ضبط و زبط تمام انصوب در نذر بار طرح اقامت اندازد و در

محمد

اشی و ثلثین و شانزده قطب قابض جزیره مهاجم و بعضی محنت زد با خدمت سلطان احمد مغر و ضد داشتند که ملک حسن التاج
 ملک التاج که یکی از امرای سلطان احمد بمبئی است از دیار دکن آمده جزیره مهاجم و آن نواحی را بقهر و استیلا تصرف
 گشت و دیار اسلام را تاخته و مسلمانان را اسیر کرده سلطان احمد شاهزاده ظفرخان را بدفع ملک التاج فرستاد و امرای بزرگ
 کار کرده و رفعت او تعیین نموده و مخلص الملک کو توال دیو نوشت که جهازات بنا در مستعد ساخته متوجه سمت ظفرخان
 گردید ملک مخلص الملک مقصد سلسله جهاز از خور و بزرگ از بلده پٹن بندر دیو خط کینایت سامان نموده قریب ولایت
 مهاجم خدمت ظفرخان رسید و با استقواب امرای صلیح و دیگر جهازات را بخطه تهازه راهی ساخته خود در حضور
 باشد چون نزدیک بخله تهازه رسید اقتدار الملک ملک سهراب سلطانی پیش از خود فرستاد تا خطه مذکور را محاصره نمود
 و بوقت جهازات مشون بمردم جنگی از دریا بار رسیده راه را مسدود ساختند چون ظفرخان عازم شکر احمد و
 ماکم تهازه از قلعه برآمده داد مروا گنگه و او چون تاب صدقات لشکر گجرات نداشت راه فرار پیش گرفت شاهزاده
 بصلاح امر او در خطه مذکور فوج گذاشته عازم مهایم گردید ملک التاج در ختان بزرگ بریده ساحل مهایم را خار بند نمود چون
 افواج احمد شاه رسید از خار بند برآمده حق ترود بجا آورد و از بندار طلوعه صبح تا مغرب دلاوران طرفین در محاربه
 تقصیر نکردند آخر الامر ملک التاج گریخته جزیره در آمد چون جهازات از راه دریا رسید و سپاه گجرات بجزیره فرود گشت
 ملک التاج عرفیه سلطان احمد بمبئی فرستاده امداد خواست سلطان احمد بمبئی ده هزار سوار و شصت زنجیریل مست همراه دو
 پسر خود کرده از دولت آبا و خصمت نموده خانجهان وزیر را همراه داد تا بصلاح و صوابید او کار کنند و چون لشکر
 دکن قریب مهایم رسید ملک التاج خاطر از جزیره و خار بند جمع نموده بخدمت هر دو شاهزاده خود شرف گردید و بعد
 رد و بدل بسیار بران قرار گرفت که اول سعی در استخلاص خطه تهازه باید نمود برین قرار متوجه خطه تهازه گشتند و
 و شاهزاده ظفرخان نیز مستعد شده بگویم مردم تهازه روان شد و بعد از تلاقی فریقین از اول روز تا وقت
 مغرب هر دو لشکر جنگ کردند تا وقت شکست برفوج دکن افتاد و ملک التاج گریخته بموضع جانانه رفت و مردم او از ترس
 جان جزیره مهایم را گذاشتند و ظفرخان بفتح و فیروزی بجزیره مهاجم درآمد و بعضی عمال ملک التاج که براه دریا گریخته
 بودند جهازات فرستاده گرفتار ساخت و از اقسام همشه و سنگهای بار چندگشتی پر کرده براه دریا بخدمت سلطان احمد
 روانه ساخت و قلم ولایت مهایم را تصرف در آورده میان امرای سران گروه تقسیم نمود چون این ماجرا بسمع سلطان
 احمد بمبئی رسید بغایت ملول گشت و بحیث کینه خواستن سامان لشکر خود نموده بتاخت ولایت بگلانه که قریب بندر است
 حرکت فرمود که شاهزاده محمد خان که در حدود دندبار و سلطان پور بخدمت پدر معروض داشت که چهار سال و چند ماه
 که بنده از شرف ملازمت محروم است بواسطه طول ایام هاجرت نوکران امر او خوانین بجای خود رفتند و چندین
 بحیث در بخت و زمانه موسوع میشود که سلطان احمد بمبئی بولایت باکل رسیده اراده اینصوب دارد چون عرضین

سلطان احمد رسید محاصره جانپانیر را بوقت دیگر حواله نموده متوجه ناووت گردید و آنجا را منتهی و تاراج کرد و کوچ
متواتر در سواد قصبه نذر باز نزول فرمود و شاهزاده محمد خان و امرای که همراه بودند شرف خدمت دریا قند و حبس تب
و مقام هر یک بنیاتی خاص مشمول شدند و هم در آنجا در سه محسن و شلین و شاناماته جاسوسان خبر آوردند که سلطان
احمد بهمنی چون بر قدم سلطان اطلاع یافتند جمعی را بر سرحد ولایت گذاشته بدار الملک لکره مراجعت نمود سلطان
از استماع این خبر متعجب و سرگشته بجانب احمد آباد برگشت و کوچ متواتر از آب تپتی گذشته بود که باز خبر رسید که سلطان احمد
بهمنی تنبور را محاصره نمود و ملک سعادت سلطان نے در جان سپار تقصیر نمیکنند بجز وصول این خبر از هانجا گشته بجناب تعجیل
بجانب قبول متوجه شدند چون سلطان احمد بهمنی برین امر واقف شد طاقت پانگان را بجلعت و انعام بسیار سرگرم ساخته
گفت که کومک قلعه میرسد اگر امشب نفسی باخند که دست امل بدامن مراد رسید شما چندان انعام بدیم
که بی نیاز شوید چون لختی از شب گذشت پانگان خود را بدامن قلعه رسانیدند و آهسته آهسته در پناه سنگ
بر دیوار قلعه برآمدند و خود را درون گرفتند و میخواستند که دروازه بکشاید ملک سلطان حاضر شده خود را رسانید و اکثر
انجاعت را بقتل آورد بقیه ایست خود را از دیوار قلعه انداختند ملاک شدند برین گفتار کرده دروازه را کشود بر مرحله
که محاذی در دروازه بود شیخون آورد و اول مرحل چون بخواب رفته بودند اکثر مجروح گشتند و در سخیل که سلطان گجراتی
قریب رسید سلطان احمد بهمنی از پامی قلعه برخاسته استقبال نموده امراد سران لشکر خود را طلبیده گفت که چون
چند مرتبه لشکر گجرات بر لشکر دکن غالب گشته و مهایم را متصرف شده اگر در نیمه از من سستی و زبونی ظاهر
شود ملک دکن از دست خواهد رفت ترتیب صفوف نموده معرکه قتال برآراست و سلطان احمد گجراتی نیز
با فوجهای آراسته بمقابل آمد و حرب صعب اتفاق افتاد و داد و دو خان که از کبار امرای دکن بود مبارز خوا
بر دست محمد الملک گرفتار گشت و افواج هر دو لشکر بر هم ریخته داد مردانگی دادند و چون روز باختر رسید بل با گشت
نواخته هر دو ببلشکر گاه خود خرامیدند و چون از سپاه دکن مردم بسیار تلف شده بودند و سلطان احمد بهمنی از رو
خطر از راه فرار پیش گرفت و روز دیگر سلطان احمد بقلعه قبول رفته ملک سعادت سلطان را نوازش فرمود و گروهی
را بلوک او گذاشته بصوب تالینر عازم گردید و تعمیر قلعه آنجا نموده دوات آن بلاد را تاراج کرده و ملک تاج الدین
معین الملک خطاب داده آنجا ماند و بر راه سلطان پور نذر بار با احمد آباد مراجعت نمود و بعد از چند روز دخترای مهایم را
در از و دواج شاهزاده فتح خان کشیده و در تاراج بهمنی قصد محاصره قلعه قبول بطور دیگر مذکور شده چنانچه در طبقه دکن
قلم و وزیران متعددی بیان آن گشته بملا آنکه چون طول ایام محاصره بدو سال کشید سلطان احمد شاه گجراتی
از طریق رفیق و مدارا رسوسه خدمت سلطان احمد بهمنی فرستاده استعانه نمود که این قلعه را با و واگذار و سلطان احمد
بهمنی قبول نکرد و آخر الامر سلطان احمد بجهت خواستن از سرحد ولایت خود کوچ کرده بولایت دکن درآمد و در نهایت تاراج

احمد

شروع نمود سلطان احمد بنی باز فرصت محاصره نیافت بخاطر میرسد که چون مولف تاریخ بهمنی این قصه را صریح
 نوشته و آنچه در تواریخ کجرات بنظر رسیده بصحت اقریبست و در رجب سنه شصت و نهمین و ثمانمائه سلطان احمد بن
 ولایت میوار و ناگور سواری فرمود چون قصبه نبر پور افواج بناخت و تاراج مواضع و قصبات فرستاد هر جا
 بتکده بنظر در آمد بخاک برابر کردند و بعد از چند روز بقصبه دو نگر پور نزول کرد و کینسا سے راجه آنجا پس از گزیندن نام
 و پشیمان شده بخدمت رسید و در سلک مطیعان منسلک گردید و پیشکش لائق گذرانید سلطان احمد شاه
 ولایت کینلواره را که سر بفلک کشیده بود بخاک تیره یکسان کرده بتکده با و بتا بنا بر انداخت و بعضی مفسدان اگر
 بدست آمده بودند بسیارست رسانید بی سپر فیلان گردانید و ملک میر سلطانی را بجهت تحصیل خراج آنجا گذاشته
 بولایت راهور متوجه گشت کلا تران را تهو راز راه انقیاد پیش آمده پیشکشها داد و بطریق دو تخواه مسلوک
 داشتند و فیروز خان بن شمس خان دزدانی که برادر زاده سلطان مظفر میشد و حکومت ناگور داشت بخدمت آمده
 چند لک تنگ پیشکش آورد سلطان احمد پیشکش را بخشیده جمعی از سپاهیان آنجا را در بعضی محال مواس بطریق
 تمانه داری گذاشته بدار الملک احمد آبا و معاودت کرد و چون هر گاه سلطان از سفرے و لشکری مراجعت مینمود
 و جشنی عظیم ترتیب داده هر یک از امر او سپاهیان را که خدمتی پسندیده بتقدیم رسانیده بودند بانعام و التفات
 و زیاده و مرتبه امتیازی بخشید و ساکنان بلاد کجرات را انانامالے و موالے و مشایخ و اهل استحقاق یکیک
 مورد مراع سلطانی میساخت درین مرتبه نیز جشنی بر آراست و هر یک را بعنایت خاص بنواخت و در سنه شصت
 و نهمین و ثمانمائه از بلاد مالوه خبر رسید که محمود خان بن ملک معینت وزیر سلطان هوشنگ بود و عزیزین خان شاهزاده
 خود را که پس از فوت سلطان هوشنگ بانشین پدر شده بود بزیر بلاک ساخته لوامی حکومت برافراخته خود را
 سلطان محمود نامیده است و هم درین ایام مسعود خان شاهزاده مالوه که خجسته پناه آورد سلطان احمد با لشکری آراسته
 متوجه مالوه گردید و اکثر بلاد مالوه را تصرف در آورد و میخواست شاهزاده مسعود را بر سر آبای کرام اجلاس منرایم
 از عزت و اتفاقات و بای عظیم در لشکر سلطان احمد پدید آمد که خلاق را فرصت تجمیر و تکفین نیشد و در روز چند
 هزار کس مردند و عارضه بر سلطان طاری گردید بی اختیار مراجعت نموده کجرات رفته مسعود خان را بسال دیگر
 امیدوار ساخت و تفصیل این اجمال در طبقه مالوه شرح و بساط مرقده ملک تفصیل گردید سلطان احمد روزگار فرست
 نداد و در چهارم ربیع الآخر سنه شصت و نهمین و ثمانمائه در گذشت و لاوتش شب جمعه نوزدهم ذیحجه سنه ثلاث
 و تسعین و سبعمائه در دار السلطنت دہلی بود چنانچه سابقا اشارتے بان رفته گویند از زمان بلوغ تا وقت ارتحال
 هرگز مرضیه از او قصدا نشد و در بیست و دو سالگی سلطنت رسید و سی و دو سال و ششماه و بیست روز ملک را در
 و در مرکز احمد آبا و دهنون گشت گویند با و شاه پسندیده و نیک کردار بود بعد از فوت و در خطوط و مناشره خدایان

مغفوری نوشتند و کرم غیاث الدین محمد شاه بن احمد شاه چون سه روز تعزیت
 با جزیر رسید امر او و وزیر او اکابر شهر و معارف ممالک در بیستم ربیع الاخر سنه سته و اربعین و ثمان نامه شایزاده محمد خان با
 بر تخت سلطنت اجلاس داده غیاث الدین محمد شاه خطاب دادند و لوازم تبار و ایشار تقدیم رسید و وزیر
 بر چتر تبار شده بود و برای استحقاق تقسیم نموده امر او اعیان ملک را بخطابها و منصبها امتیاز بخشید و از جلوس او
 مملکت را از سر نو رونقی در واجی پیدا آمد و طور که در بخشش و بخشایش دست بر کشاد که عوام او را محمد شاه وزیر بخشش
 میگفتند و بتاریخ بستم رمضان سنه تسع و اربعین ثمان نامه محمد شاه را پسرے شد و بمحمد خان موسوم گردید محمد شاه جشنه
 ساخت و امر او اعیان ملک را با نعام و التفات نوازش کرد و بعد از انقضای ایام جشن در سال مذکور بقصد تخریب
 بلاد ایدر متوجه گردید و از لوازم غارت و تاراج دقیقه نامری نگذاشت رای هر رای پونجا را تجدید را از روی اضطرار آمده
 و ختر خود را بر سر پیشکش آورد و آن دختر از کمال حسن سلطان محمد شاه را حسن صورت مقید ساخت و بعد از چند روز
 استدعا نمود که قلعه ایدر به پدر مرحمت شود و سلطان محمد شاه قلعه ایدر را به پسر رای بخشیده متوجه ولایت باکر گردید و
 کونیاراجه و دیگر پور گرختی در مغانکهای کوهستان خرید چون دید که ولایت بتاراج حوادث رفت بوسیله ملک میر سلطانی
 التماطلب بنجا نهمان آمده خدمت شاه را دریافت و پیشکش داده ولایت خود را نگا بداشت و از آنجا سلطان محمد شاه
 یا احمد آباد مراجعت نمود در سنه ثلث و خمیسین ثمان نامه بتسخر قلعه جانپانیر حرکت کرد و کوچ متواتر چون بجوالی جانپانیر
 رای کیکداس راجه جانپانیر با مردم خود از قلعه برآمده ترود مردانه نمود و آخر گرختی بقلعه درآمد سلطان محمد طران قلعه را
 فرو گرفته مکی همت بر تسخر قلعه گماشت رای کیکداس توسل سلطان محمود خلجی همت داد و بطبع مال با داد و اعانت
 او برخاست و چون بقصبت دهور رسید سلطان محمد از قلعه برخاسته با احمد آباد متوجه گشت و در موضع کوشه
 توقف کرده استعداد سامان حرب و اسباب و آلات طعن و حرب اشتغال نمود و سلطان محمد خلجی همایان کرد
 بود توقف کرده قدم پیش نهاد و چون در محرم سنه خمسین و ثمان نامه سلطان محمد شاه اجابت داعی حق نمود و بعد از
 فوت او در محاورات ضایگان کریم مینوشتند مدت سلطنت او هفت سال و نه ماه و چهار روز بود و ذکر
 سلطنت سلطان قطب الدین احمد شاه بن محمد شاه بن احمد شاه بن محمد شاه بن
 منظر شاه چون امر او بزرگان سه روز رسم تعزیت بجا آوردند و چهارم کیار و بیستم محرم سنه خمسین و ثمان نامه
 بود فرزند بزرگ سلطان محمد شاه که در سن است سالگی بود بر سر سلطنت اجلاس دادند و سلطان قطب الدین
 شاه مخاطب ساختند نام او احمد است و لیکن بقلبت شتار دارو و در وقت جلوس لوازم تبار تقدیم رسانید و از آن
 زر مستحقین بلاد گجرات را سمور و آسوده ساختند و امرایان مملکت را ببطایا خسروانه خطابها و منصبها خوشدل
 ساخت بحسب اتفاق در وقتیکه سلطان محمد شاه فوت کرد سلطان قطب الدین قایم مقام شد سلطان محمد

۱۳

خلجی کہ بکو تک جانپا نیز پہلو ہنوز در سرحد گجرات بود قابو خیال کرده بسعت تمام در ولایت گجرات درآمد چون ہوا
 برود رہ رسید فیصل مست سلطان محمود از فوج بموضع برنامہ در آمدوزنار داران برنامہ فیل و فیلہا زاکشتند
 و سلطان محمود از ولیری زما یا استعجب گردید و بہت انتقام فرمود کہ قصبتہ برنامہ را خراب کرد چون ہنوز ابتدا
 سلطنت قطب الدین بود و سلطان محمود از روی کمال نہیب غلبہ آمدہ بود سلطان قطب الدین بہ بقالی کہ در حد
 تقرب داشت ، کنکاش کرد و گفت صلاح آنست کہ سلطان خود را بولایت سورتہ بکشد چون سلطان محمود را
 گجرات ہشگر گذاشتہ برگرد سلطان با سانی فوج اورا از ولایت می توانند بر آورد سلطان قطب الدین تقدیر این
 قول نمودہ میخواست کہ عمل آورد و امر نگذاشتہ اورا جنگ برود و چون فتح شد آن بقال را در عتاب و خطاب
 در آورد و گفت اگر سلطان را میل جنگ میبود ویشما مشورت میکرد و چون ارادہ گرختن داشت از من پرسید القصد
 سلطان قطب الدین در قصبتہ کبرنج کہ بست کرد ہی احمد آباد مست بسطان محمود و مقابلہ نمود و درین منزل ملک ملا الدین
 سہراب کہ تہانہ دار سلطان پور بود بحسب ضرورت بسطان محمود پیوستہ بود و گرختہ بخدمت سلطان قطب الدین آمد
 و ریک مجلس بہت مرتبہ بجا آمد اختصاص یافت و خطاب ملا الملک ممتاز گشت چون مسافت بسہ کردہ ماند
 سلطان محمود این بیت نوشتہ بسطان قطب الدین فرستاد بیت شنیدم گوی میبازی درون سیتہ چون
 اگر داری سر و عوسے بیا این گوی این چوگان ۴ و سلطان قطب الدین بعد در جہان فرمود کہ جواب این بیت انبند
 صدر جہان در جواب فرمود بیت اگر چوگان بدست آرم سرت چون گوی بردارم ۵ ولی ننگست ازین کارم
 اسیر خود در آزارم ۶ و درین بیت ظاہر اشارتست بر آن کہ سلطان ہوشنگ را کہ مخدوم و ملا و سلطان محمود بودہ
 سلطان مظفر شاہ در بند داشت و باز ترتیب نمودہ ولایت مالوہ با واد چنانچہ قلم در ذکر سلطان مظفر و طبقہ
 مالوہ ادای این معنی نمودہ بعد از چند روز بہ شہر مظفر سلطان محمود بارادہ شبخون سوار شد و شکست یافتہ مالوہ رفت
 چنانچہ در مالوہ تفصیل مذکورست و در راہ از کولی و ہیل آزار بسیار کشید سلطان قطب الدین بفتح و فیروز سے
 بدار الملک احمد آباد مراجعت نمود بعد از مدتی فیروز خان بن شمس خان و ندانے حاکم ناگور فوت کردہ برادر او
 مجاہد خان ناگور را متصرف شدہ شمس خان بن فیروز خان مذکور از ترس برادر گرختہ برانا کوہنا ولد رانا موکل بطبع
 شدہ و رانا کوہنا قرار دادہ کہ ناگور را از تصرف مجاہد خان بر آوردہ تسلیم او نماید اما بشرط آنکہ نہ کنگرہ از حصار ناگور
 نہ دیوار و نہ عرضش آن بود کہ قبل ازین رانا موکل از پیش فیروز خان خواہد ذلیل گرختہ و دران معرکہ نہ ہزار
 راجپوت قتل رسید و بعد از آنکہ سپراوسہ کنگرہ از حصار ویران کند اہل عالم خواہند گفت اگر چہ رانا موکل گرختہ
 اما پسر او درین حصار و نہت یافتہ و شمس خان بچارہ از رو سے اضطرار قبول نمودہ بعد از چند روز رانا کوہنا
 ستاد و سپاہ نمودہ بتوجہ ناگور گشت و مجاہد خان طاقت مقاومت نیاوردہ بسطان محمود خلجی التجا آورد و شمس خان

رفته حصار ناگور را متصرف شد و رانا کوئینا پیغام فرستاد که ایفای وعده نماید شمس خان امر او سرخیلا را طلبید این سخن در میان آورد بعضی گفتند کاشکے فیروز خان دختر بڑا سے تا حفظ ناموس او میکرد شمس خان از روی غیرت و جمعیت جواب داد که تا سر بریده نشود ویران کردن کنگره ممکن نیست رانا کوئینا از شنیدن این خبر بولایت خود رفت و لشکر بسیار جمع نموده باز متوجه ناگور گردید شمس خان شکست یافته بتعمیل گریخته حصار بدست آورده تمام لشکر و سرخیلا را آنجا گذاشت و خود بیجاخ تعجیل برای اهدا و با احمد آباد آمد سلطان قطب الدین احمد شاه او را بشمول عواطف گردانید و دختر او بجا آنکاح خود در آورد و بعد از اتمام مجلس عروسی برای پنجند تاک و ملک گدائی بعضی امرای دیگر لاکو یک مردم ناگور خصمت فرموده شمس خان را در خدمت خود نگاهداشت تا آنکه روزی بعضی رسیدند که رانا کوئینا با مردم ناگور جنگ کرده جمعی کثیر بدرجه شهادت رسیده اند بیرون حصار هر چه آبا و ااسنی بود بتاراج برده از شنیدن خبر عرق حمیت و غیرت سلطان قطب الدین بمرکت آمده در سینه ستین و شانمانا ته بر سر قلعه کوئینا عازم گردید چون بنواحی قلعه ابر رسید کیتا پوده آمده ملازمت نموده معروض داشت که رانا کوئینا قلعه ابر را بزور ازین گرفته و تمانه دار خود آنجا گذاشته سلطان قطب الدین ملک شعبان سلطانی که عماد الملک خطاب داشت بقلعه ابر تعیین نموده خود بمقصد اصلی متوجه شد ملک عماد الملک ناکرده کار فی الفور جنگ انداخته مردم بسیار کشتن داد چون این خبر سلطان رسید که زمان مراجعت قلعه ابر گرفته تسلیم کیتا پوده نموده خواهد شد و کس بطلب عماد الملک فرستاده خود عازم تنخیر قلعه سروی گردید چون بنواحی سروی رسید راجه آنجا جنگ کرده شکست یافت سلطان آنجا بولایت رانا کوئینا در آمده افواج بهر طرف فرستاده تا ولایت را بنازند و بتنگه بار خراب سازند چون بقلعه کوئینا رسید رانا کوئینا از قلعه فرود آمده آتش حرب افروخت و جمعی کثیر را کشتن داده باز بقلعه درآمد و هر روز جمعی بیرون فرستاده معرکه قتال می آراست و همه وقت شکست برومی افتاد عاقبت کوئینا از راه غر و انکار در آمده پیشکش لائق داد و سلطان مراجعت نموده با احمد آباد رفت و در آخر ایسال سلطان محمود خلجی تاج خان را که از امرای کبار بود بر سر حد گجرات فرستاده در صلح زد و امر او اعیان ملک گجرات بنا بر فاقیت خلافت سلطان قطب الدین را بر صلح آورد و از جانب سلطان شیخ نظام الدین شاه و ملک العلماء حد جهان آمدند و از احمد آباد تا حسام الدین و جمعی دنت ند برین پنج صلح نمودند که ولایت رانا کوئینا هر چه متصل گجرات است عساکر قلیبی آنرا منسوب تاراج نمایند و بلاد میسور و احمد روان را سلطان محمود متصرف شود و عند الاحتیاج امداد و معاونت از کلبه گجرات نذارند و بر طبق اینضمون خطوط صلح نوشته بتو قیع بزرگان وقت رسانیدند و در سینه احدی ستین و شانمانا ته سلطان قطب الدین بتاخت کوئینا سوار می فرمود و در اثناء راه قلعه ابر را فتح نموده بموجب وعده کیتا پوده تسلیم کرد و از آنجا متوجه کوئینا گردید و رانا کوئینا از آنجا بر آمده بقلعه خود رفت و در راه جاسے قلب دیده توقف نمود

بعد از تلاقی فریقین نارتو حرب اشتعال یافت و چون شب شد بجای و مقام خود قرار گرفتند روز دیگر باز سرکه جنگ آراسته گشت و سلطان قطب الدین بذات خود ترووات رستمانه نمودرانا کوبنها در کوهنخی گشت و رسولان فرستاده استغفار نمود و چهار من طلا و چند زنجیر نیک و دیگر پیشکش فرستاده عهد کرد که بعد ازین شهرت بولایت ناگور رساند سلطان قطب الدین بفتح و ظفر مراجعت نموده با احمد آبا و رفت هنوز مدت سه ماه نگذشته بود که باز خبر رسید که رانا کوبنها با پنجاه هزار سوار متوجه ناگور است سلطان بهمان روز که خبر رسید از احمد آبا و برآمد و تا یکماه بواسطه اجتماع لشکر توقف کرد و رانا کوبنها خبر سلطان قطب الدین شنیده مراجعت نمود بجای خود قرار گرفت و سلطان قطب الدین نیز بعد از شنیدن این خبر برگشته بشهر درآمده بعیش و عشرت مشغول شد و در اوائل سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه غریمیت تادیب گوشمال محکم نموده متوجه سروبی شد و راجه سروبی که قریب برانا کوبنها و اوستا گرنیخته بکوهستان پناه برد با رسوم سروبی را سوخته و قریات را تاخته افواج بر ولایت رانا کوبنها نافرو فرمود و خود بقلعه کونبلیر متوجه شد و درین اثنا خبر آمد که سلطان محمود خلجی از راه مند بقرقله چتور عازم گشته و پرگناتی که در نوا مند پور بود همه را متصرف شده سلطان قطب الدین بغرم درست رانا را در قلعه کونبلیر محاصره نمود و چون در برین گذشت و دانست که قلعه کونبلیر گرفتن دشوار است ترک محاصره داده متوجه قلعه چتور شد و نواحی آنرا حاص و غارت کرده با احمد آبا و رفت از سپاهیان هر کسی او درین سفر اسپ سقط شده بود سلطان بهای اسپ از خزانه داده تفقد احوال سپاهیان را واجب شناخته و رانا کوبنها از عقب سلطان رسولان فرستاده از روی عجز و انکسار در خواست تقصیرات خود نموده سلطان محمد تجدد و قلم عنوبر جبرائیم او کشیده رسولان را خوشدل باز گردانید و در سنه ثلث و ستین و ثمانمائه باز اراده سواری نمود و چون بحسب اتفاق بیمار شد روزی بملاقات سید محمد المشهور بقطب عالم که در قصبه تبوه آسوده اندر فته در دل گردانید که حق سبحانه و تعالی مرا پسرے شایسته کرامت کند خدمت سید قدس الله سره الغرینو بیاطن دریافته گفت برادر حکم فرزند دارد احیا خاندان مظفر شایسته خواهد کرد و سلطان مایوس بر قیامت و روز بروز مرض داشت و ایافته بتاریخ بیست و سوم حب سال که در رخت هستی بر بیست و در خطیره سلطان محمد شاه مدفون گشت و در سنه شصت و فرامین او را سلطان غازی میباشند مدت سلطنت او هفت سال و ششماه و نیرده روز بود او بادشاهی بود با شجاعت و شهامت معروف اما هنگام اشتعال نارتو غضب تقصیر کشا شراب در سرواشتی مرکب اعمال قبیح شدی و کشتن خون رنجین حریص و سواج بود چون سلطان قطب الدین وفات یافت و امرای قطبی شمس خان بن فیروغان گمان مند و خوار و کجاک سلطان بود سلطان از هر داده با شد بقتل رسانیدند و ماد سلطان دختر او را بکنیزگان سپرد تا او را پاره پاره کردند و سیاست کشتند و کسلطنت او و شاه بن احمد شاه بن محمد شاه بن مظفر شاه چون امر او را کان دولت

ایمان مملکت شراکت تعزیت سلطان قطب الدین بتقدیم رسائندہ شاہزادہ داؤد خان بن احمد شاہ را کہ عم سلطان
 قطب الدین میشد بر تخت سلطنت اجلاس نموده چون دیر قضا و قدر مشور سلطنت بنام اون نوشتہ بود و مرگ
 اعمال ناشایست و اقبال نایابیت شدن گرفت بعضی حرکات کہ کل بردنات ہیبت او میکرد و جیہا از وصا
 میشد و سبب نفرت خلایق میکردند از انجمله فراشی کہ در زمان شاہزادہ کے ہمسایہ بود و وعدہ خطاب عماد الملک نمود
 و امرا و بزرگان از مشاہدہ حرکات نامنتظم او از و بیزار شدہ قرار دادند کہ او را از حکومت معاف توارید و
 ملک علاء الملک بن سہراب را بمنزل مخدومہ جهان منکوۃ سلطان محمد شاہ کہ دختریکے از سلاطین بود و ستاؤ
 تا شاہزادہ فتح خان بن محمد شاہ را بیار د و با تفاق او را بر سر سلطنت اجلاس نمایند مخدومہ جهان جواب
 داد کہ دست از فرزندان من باز وارید کہ او طاقت برداشت این بار گران نذر و اتفاقاً در خلوسے ملک
 عماد الدین بخدمت شاہزادہ فتح خان رسیدہ او را سوار کردہ بدو تختانہ بادشاہی برد و امر بخدمت شتافتہ
 لوازم تہنیت بجا آوردہ در ہمان روز یک شنبہ غرہ شعبان سال مذکور باشد بر تخت سلطنت اجلاس دادہ سلطان
 محمود شاہ مخاطب ساختند مدت سلطنت داؤد شاہ ہفت روز بود ذکر سلطنت فتح خان الخطاب
 محمود شاہ بن محمد شاہ بن احمد شاہ چون روز یک شنبہ غرہ شعبان سنہ ثلث و سبعین و ثماننازہ محمود شاہ
 بمصالح و استصواب امر بر تخت گجرات جلوس کردہ مائشین آبا سے خود طہتات خلایق را علی قدر
 مراتبم از فیض عام خود کامیاب گردانید و گویند در انروز غیر سپان عراقی و ترکے و تازے و خلعتہا سے
 قیمتی و کمر و شمشیر مرغ و پنجر ہا سے زرافشان و یک کر ورتگہ بخش فرمودہ بود و چون شمشاہ گذشت ملک کبر
 سلطانے الخطاب بعضد الملک مولانا خضر الخطاب بعضی الملک و پیارے اسمعیل الخطاب بر بان الملک تہجد
 الخطاب بحسام الملک از خفت طبیعت و فساد طینت در مقام فتنہ و فساد شدند و ہم قرار دادند کہ ملک
 شعبان عماد الملک را کہ زمام وزارت پیدا اقتدار دست از میان بردارند کہ تا این خیال فاسد و ارادہ کاسد ایستاد
 رواج و رونق یابد و بحیثیت لقاؤ این نیت در خلوقی معروض داشتند کہ عماد الملک سے خواہد کہ پ خور و
 شباب الدین را بسلطنت بردار د و برنگ ملک سخیت فطری ارادہ آن دارو کہ امرای سلطنت را بخانوادہ خود
 منتقل سازد محمود شاہ گفت کہ من نیز از استماع اداین معنی نفیس نمودہ ام و بگرفتن او فرمان دادہ مقید ساخت
 و او را بر بام و روازہ احمد آباد نگاہ داشتند و بالفرد تقریباً از مردم خود بجا است او گدا شتند و عضد الملک و ارباب
 فتنہ کامیاب بخانہای خود فرستند اتفاقاً ملک عبدالقدشمنہ فیصل کہ از معتبران بود خلوسے ساختن حقیقت کرو
 غدرا جمعیت محیل بعض رسائندہ گفت اینجماعت شاہزادہ دستار از اجازہ خود بردہ عمدہ سو گند در میان آور دہ و
 عماد الملک را بوسیلہ برآمد کار خود دانستند سلطان محمود در مقام تفتیش شدہ حقیقت حال را خاطر نشان خود کردہ

جمعی از قیدیان خود و دو تن از آنان خود را مثل حاجی ملک بهار الدین و ملک کالو و ملک عین الدین به آنوقت حاضر ساخته ملک عبدالعزیز گفت که فیلا از مستعد ساخته بر دربار حاضر آورد و ملک شرف الملک فرمود که ملک شعبان حرا مخور را بر دربار حاضر سازد تا ششمه او را در زیر پای فیلا اندازد و ملک شرف الملک چون با حضور عمار و الملک رفت نگاهبانیان گفتند که بجز خصمت عضد الملک نمی توانم داد و او آمده این سخن را بعضی رسانیده سلطان محمود بر بام برج برآمده با او از بلند گفت که زود شعبان را بیا رید و در زیر پای فیلا اندازید چون مردم این سخن را از زبان سلطان محمود شنیدند جمعی کثیر رفته او را آوردند چون چشم سلطان بر او افتاد فرمود حرا مخور را بالا بیا رید تا هر که از او پرسیده شود چون بالا بروند فرمود زنجیر از دست و گردن بردارند تا تدارک حرا مخوران نماید متعلقان امر را بخواست او مشغول بودند از مشاهده این حال بعضی خود را از بام انداختند و بعضی فریاد الا مان و چون این خبر بعضی الملک و ارباب فتنه رسید در آل کار خود متحیر شده با اجتماع مردم خود پیرداختند و مقارن طلوع آفتاب بر غرفه دربار آمدند مردم را سلام داد و رویاک بدست عمار و الملک سپرد تا بکس براند و ملک عبدالعزیز ششمه فیلا آنرا حاضر داشت و قریب سیصد نفر کورنش جمع شدند و درین اثنا امرای یاغی با او باس شکر همراه آمدند چون قریب رسیدند عمار و الملک حاجی و سرداران دیگر و غداران راه فرار پیش گرفتند و سپاهیان اسلحه خود در کوهپای شهر انداخته مخفی شدند از آنجا که حسام الملک نزد برادر خود رکن کو تو ال پسر رفته از آنجا هر دو برادر با لوه رفتند و عضد الملک با یک نفر در میان کراسیان رفت چون کراسیان آن ناحیه را مردم او کشته بودند از او را شناخته کشتند و سر بر سر او را با احمد آباد فرستادند بران الملک چون جسم بود نتوانست گریخت قریب سرکج و شکستها آب سارمتی مخفی شد اتفاقاً یکی از خواجگه سرایان بطواف شیخ احمد که متو قدس سره میرفت بران الملک در شکستگشته دیدنی الفورا او را گرفته در بار آورد و بحکم سلطان بسیار است رسانید و مولانا حاضر صفی الملک را مقید کرده بدیو فرستادند چون این فتنه تسکین یافت و دوست از دشمن ممتاز شد عمار و الملک دامن بهمت بر شمت وزارت افشاند و بسان از او مردان دست از دنیا داشت و بگوشه قناعت و کنج عزلت نتوانست گرفت و جاگیر گذاشته وظیفه داشت سلطان محمود در مقام رعایت سپاه شده پناه و دو بنده را از زندگان قدیم رعایت فرمود چنانچه در اندک مدتی لشکر او ده بست لشکر سلطان قطب الدین سلاطین سلف شد و هر یک از زندگان قدیم را خطابها نوازش کرد و ملک حاجی را خطاب عمار و الملک عارضی لشکر امتیاز بخشید و ملک بهار الدین را اختیار الملک ملک طوفان از او حرا و ملک عین الدین را نظام الملک و ملک سعد خجبت را بران الملک خطاب داد و در سبب اربع و شصت و شانزده تا بازنیا هنگ شکار بجانب کرج متوجه شد و درین نوبت تا سرحد مند و شکار نمود و بارگشت و درین ضمن نظام تمام تا سنجاب و بسوق برگنات نموده خورزی ستمدیرگان بقدم رسانید و در سبب شصت و شانزده تا بازنیا و سیر و

شکار از وزیر الملک احمد آبا و خرامیده برکنار آب کناری که پانزده کردی احمد آبا دست نزول نمود و درین منزل
مکتوبی از نظام شاه بن همایون شاه والی دکن رسید که از دست سلطان محمود غلجی گل و شکوه نمود طلب
و که مکاتب کرد و بود محمود شاه بالشکر بکران و پانصد فیل متوجه کونک نظام شاه گردید چون به ندر بار سلطان پور
نزول کرد و باز مکتوب رسید که سلطان محمود غلجی بر جمعیت خود مغرور شده بکوچ متواتر بر سر فقیر آمد بعد تلاسه
فریقین مرتبه اول شکست بر فوج او افتاد و مردم ازین جانب اردو اورا بغارت بردند و پنجاه برنجیر فیل بغارت
گرفتند و لیکن سلطان محمود درین وقت که مردم بتاراج مشغول بودند با دوازده هزار سوار از کنگیگا برآمده سکندرخان
بخاری و خواجه جهان ترک آنچه حق تر بود بتقدیم رسانیدند سلطان محمود خود بخانه کمان درآمده تیری بر پیشانی
فیل سکندرخان زد آن فیل برگشته فوج خود را ویران کرد و سکندرخان و خواجه جهان ترک عنان فقیر گرفته
بجانب بیدر متوجه شدند و فقیر الحال در فریز آبا دست سلطان محمود شهر بیدر را محاصره دارد و چون آنخداوندگان
بقصد امداد عازم اینخدا و گشته که سیرت متوجه شوند محمود شاه متوجه دکن شده و در راه شنید که سلطان محمود غلجی
که مراجعت نموده متوجه مالوه گشت محمود شاه بولایت اسیر و برهان پور در آمد تا راه گریز مسدود و ساز و حوالی قضیه
تالیز که در ولایت اسیرست منزل کرد و سلطان محمود غلجی راه ستعارت گذشته براه گوندوانه در آمد و از تنگ
راه و بی آب محنت بسیار بمرور او رسید گویند زیاده بر هزار آدمی از بی آبی هلاک شده بودند محمود غلجی
بنظام شاه نوشته فرستاد که هرگاه که آن قره العین سلطنت را بکونک امداد احتیاج واقع شود اعلام خواهد نمود
که در معاونت مساعد نخواهد رفت و مراجعت نموده با احمد آبا در رفت و از ثقات مرویست که درین لشکر همراه محمود شاه
هفتاد هزار سوار مسلح انتخابی بود تمام ممالک گجرات بجاگیر سپاهی و ادیک موضع بخاصه خود نگذاشت و در
عرض چهار پسیال ده حصه از خزان آبا و اجداد صرف نموده بود و در سنج و ستین و شانماته نامه صحیفه نظام شاه
وصول یافت مضمون آنکه سلطان محمود غلجی با نو هزار سوار متوجه دکن گشت و چون وعده امداد و اعانت بر
زبان قلم رفته بود متوقع است که بهت عالی را بر پنج وعده مصروف فرمایند محمود شاه بالشکرهای آراسته متوجه
دکن شد و چون بسلاطین پور و ندر بار رسید سلطان محمود غلجی نواحی دولت آبا و را تاخته و غارت نموده برگشته
بجای مخورفت و کتابت معذرت آخیر نظام شاه با تحت و هدایا بخدیت سلطان رسید و او نیز مراجعت
نموده متوجه با احمد آبا شد و سلطان محمود غلجی نوشته فرستاد که بوجه بر سر ولایت مسلمانان رفتن ازین
اسلام و مروت بعید نیاید و بر تقدیر وقوع بی جنگ با گشتن نتیج است و اگر باز متوجه آزار و اضرار متوطنان دکن
خواهد شد یقین دانید که اینجانب متوجه ولایت مالوه خواهد گردید سلطان محمود جواب فرستاد که چون بهت
بر امداد و دکن گماشته انداز من بعد ازین مضرته بمیوطنان آند بار نخواهد رسید و در سنج و ستین

تاریخ

و ثمانه در خدمت سلطان بدگور شد که زمیندار و با در و بندر و وسالی شد که چهارات را فراموشت میرساند
چون از سلاطین کجرات هرگز که شمال نیافته اند سرکشی و ترم و ماوت کرده اند سلطان محمود با وجودیکه در آنجا امان بود
صوبت راه و احکام قلعه نیز نمیکردند و ما تمیز آن ناحیه و گوشمال هم روان گردید و چون بهزار صعوبت و دشواری
بحوالی قلعه رسید سردار قلعه جنگ پیش آمده و ترو و های مروانه بتقدم رسانید و چون شب درآمد حصار پناه
برده تا چند روز هر روز معرکه قتال بر می آراست و حق ترو و مردانگی مینمود و اتفاقاً قار و زری محمود شاه با حشم و لشکر
بکوه پا در بر آمده چون نظر مردم قلعه بر خیرشاهی افتاد و افزونی سپاه ملاحظه نمودند از راه غیر دست بدامن اصلاح
زدند و دوسر و در قلعه بنج دست سلطان شتافته امان طلبیدند محمود شاه از کمال راحت قلم حضور بجراتم آنکرده
کشیده همه را امان داد چون سردار قلعه و کلانتر نواحی بنج دست آمدند هر یک را بخلعت و التفات مخصوص گردانید
و سوار شده متوجه بیقلعه گشت و چون از سیر قلعه فارغ شد سردار قلعه پیشکش بسیار گذرانید و در همان مجلس پیشکش
با و بخشیده خلعت خاصه گزیر با و لطف فرمود و سال بسال پیشکش قرار داده حراست و حکومت آن ناحیه
با و تفویض فرمود و خود با کامیابی و اقبال مراجعت نموده با احمد آقا و قرار گرفت و در سنه سبعین و ثمانه بقصد
شکار متوجه احمد نگر گردید و در اثناء راه روزی بی سبب ظاهر بهار الملک بن الف خان آدم سلاصدار را کشت
و گرنجیه بولایت ایدر در آمد سلطان محمود بگرفتن بهار الملک حاجی و ملک کا لو عهد الملک را فرستاد و اینها
چون یاره راه رفتند ترو بری بخاطر رسانیده و کس از لوکران را برین آوردند که قاتل آدم سلاصدار را بوییم
و از راه برگشته معروض نمودند که قاتل آدم سلاصدار راه گرفته آورده ایم چنانچه آنها اعتراف مینمایند و بهار الملک
گرنجیه بولایت ایدر رفت سلطان محمود تا آن یگینا با نرا بکشیدند و بعد از چند روز چون پرده از روی
کار برداشته شده بقیمن انجامید که هر دو بیچاره قاتل سلاصدار نبودند و عماد الملک از روی مکر و فریب آن منظور
برین آوردند که اقرار نمایند سلطان فرمود تا عماد الملک و عهد الملک را نیز بکشند و متروکات و قریات ایشانرا
بخالصه ضبط نمودند ملک اختیار الملک را عماد الملک قرار داده منصب نائب ضیبت تفویض نموده جمیع سپاهیان
عماد الملک با و سپرد و در سنه احدی و سبعین و ثمانه بقصد تسخیر قلعه کرنال که الان بجزیره هشتتار در ارو و حرکت
کرد گویند قریب دو هزار سال این ولایت بتصرف آبا سس من دلیک بوده است بعد سلطان محمد تغلق
و سلطان احمد شاه کجراتی دست تصرف پیش کس با این بلاد رسید سلطان محمود شاه اعتماد بر عماد الملک فرستاد
نموده متوجه آنجا و گردید و در اثناء سیر و ولایت سورتته را تاراج کرده چون قریب بکوه کرنال رسید سلطان
آن ناحیه مال و عیال خود را در جاها و در پشت و کوهها پیروزخت فرستاد خود با تحصن بستند و تعلق فلان که از
لواء سلاطین سندنشد و حال سلطان بود این مضمون را بعرض رسانید و سلطان محمود روز و دوم برنگار

متوجہ آنصوب گردید و با وجود صعوبت مسالک و مداخل خود را با نیجا رسانید و بعد کشتش و کوشش بسیار را چوتان
 کمرختہ از راه کوہ جبل خود را بقلعہ کرناں انداختند برودہ و مال بیستار بدست لشکر افتاد و سلطان از آنجا بصوب
 تخانہ آنکرودہ رفت جمعی ہذا را چوتان کہ ایشا از ہمدان کویت برون قرار دادہ و تخانہ دست بشمشیر و ہر جہ کہ در ذوق طبعین ملت
 شمشیر گشتند روز دیگر از ان منزل کوچ کردہ دریا قلعہ منزل کردہ فوج بتاخت لایت فرستاد کہ مندیک را بجزیرہ چہرہ استغفار قبولت
 نمودہ پیشکش بسیار فرستاد سلطان محمود بمقتضای مصلحت وقت قلعہ را بسال و دیگر حوالہ نمودہ بہ دار اساختہ متوجہ آنجا
 گردید و در سنہ شتی و سبعین و ثمانتہ بسطان رسانند کہ رای مندیک از غرور و نخوت چہرہ بر گرفتہ جوہر قیمتی بر خود بستارید
 بچوہ استماع این خبر چہل ہزار سوار با فیلان بتادیب او نافر د فرمود و در وقت رخصت با مراد سران کردہ گفت کہ
 اگر مندیک از راه اطاعت و انقیاد در آیدہ چہرہ جوہر قیمتی کہ روزی بای بت پرستی بر خود می بندد تسلیم نماید و شکیز
 مقرری خود بد تعرض بدیاز او نرساند لشکر گجرات چون نزدیک بولایت مندیک رسیدند جمعی را فرستادہ آنچه
 بسطان فرمودہ بود پیغام کردند رای مندیک بتعظیم تمام رسولانرا استقبال نمودہ و چہرہ جوہر زیورہای قیمتی کہ
 روز بت پرستی و ایام متبرک بر خود می بست با پیشکش بسیار بخدمت امرامسل داشت و در بجزئی نمودہ باز گردانید
 امر چون بخدمت سلطان رسیدہ آنچه آوردہ بودند باز گردانیدند سلطان در مجلس عیش و محفل بزم بکویت گمان
 و خوانندگان انعام فرمودہ در سنہ ثلاث و سبعین و ثمانتہ بخر فوج سلطان محمود غلی والی مالوہ رسید امرامعین
 داشتند کہ در وقتی کہ سلطان محمود شاہ بن احمد شاہ اجابت داعی حق نمودہ بود سلطان محمود غلی بقصد شہر ولایت گجرات
 بقصدہ کرتج رسیدہ بود و اگر خداوند جہان در نیوقت کہ اسباب ملک گیرے کہ میا و آمادہ است متوجہ شوند باندک سعی
 ولایت مالوہ بتصرف درمی آید سلطان فرمود در اسلام و مسلمانان از نیست کہ مسلمان ہم در افتند و خلاق
 پایمال حوادث شوند محمد اورین ایام کہ سلطان محمود فوت شدہ و امور مملکت انتظام نیافتہ بر سر ولایت او
 رفتن از آئین مروت و رسم فتوت و درست و بقصد شکار از احمد آباد برآمدہ روزی چند در صحرانگذا رانیدہ باز در
 احمد آباد قرار گرفت و در سنہ کج و سبعین و ثمانتہ باز فوج بتاخت و تاراج ولایت سورہتہ نافر و کردہ در اندک
 مدت ولایت سورہتہ را خراب کردہ غنیمت بسیار گرفتہ مراجعت نمودند و از اعظم وقایع اینسال آنست کہ در
 سلطان محمود فیل سوار بجانب باغ ارم بجا میدو در اثنا سہ راہ فیل مست و دیگر زنجیر خود گستہ متوجہ فوج گردید
 فیلان دیگر از دیدن او رو بگریز نهادند و بعضیکہ سلطان سوار بود متوجہ شدہ فیل سلطان دوسہ کلہ تاب
 آورده رو بفرار نهاد و در ہنگام گریختن او را پیش انداختہ کلہ دیگر بر شانہ فیل سلطان زد چنانچہ آسیب دندان
 بپای سلطان رسید کہ خون روان شد و در وقت سلطان از کمال شجاعت حربہ بر پیشانی فیل انداخت
 و خون جاری شد فیل کلہ دگر زد حربہ دگر خورد و خون بطور فوارہ از پیشانی فیل بچوشتید فیل باز خورد و شیدہ

کله و بیکر فیصل سلطان حواله کرد و آنچنان حرب خور و بی اختیار راه فرار پیش گرفت و سلطان بخریت بمنزل خود رفت و از صدقات و مبرات جمیع اهل استحقاق را بهره مند ساخت و بعد از چند روز امرای سردر اطلبیده با لشکر آراسته متوجه تخیر قلعه جونا گره و کوه کرنا ل گشت و در کیش و بیکر و پنج کرد و زر بر سیا تقسیم کرد و از آن جمله دو هزار پانصد اسپ ترکی و عراسی که بهای بعضی تا دو هزار تنگ بود بروم و پنج هزار شمشیر مرصع و بیکر از و مفصل بکمر مرصع و بیکر از و هفت خنجر فلان طلا انعام فرمود و بکویج متواتر چون بولایت سورتته در آمد افواج بتاخت تالاج به طرف فرستاد و رای مندیک از غایت عجز و بیچارگی بخدمت آمد معروض داشت که بنده عمریت که در حیطه اطاعت و انقیاد زیت میکند و امریکه مستلزم بعضی عهد و پیمان باشد از من صد و دنیا فته الحال هر قدر پیشکش امر شود ایستادگی دارم سلطان فرمود بیگانه است بران معروض است که این ولایت بتصرف دارم اعلام اسلام مرتفع سازم تا شعار اسلام رواج یابد بعد اسلام آوردن و قلعه تسلیم نمودن امری و بیکر از و مطلوب نیست رای مندیک چون از فحوائی کلام قرار گرفت که این لشکر بشکرهای دیگر نمی ماند فرصت نگا داشته در شب راه فرار پیش گرفت و رفته بقلعه جونا گره در آمده و سلطان روز دیگر از آن منزل کوچ کرد و قریب بحصار جونا گره فرود آمده جمعی از لشکر جدا شده بقلعه فرستاد و گروهی از راجپوتان بیرون آمدند محاربه نمودند که سختی روز و یکرم جنگ شد روز سوم سلطان خود متوجه قلعه شد و از صبح تا شام معرکه جنگ گرم بود روز چهارم بارگاه سلطانی را قریب دروازه انداخته محاصره قلعه را تنگ گرفتند و از هر طرف سا با طر ح انداختند و راجپوتان اکثر اوقات از قلعه برآمده دستبرد می نمود مردم خوب را منع میکردند چنانچه روزی مجل عالم خان فاروقی ریختند و او را بدو شهادت رسانیدند سلطان محمود محاصره را بنوعی تنگ ساخت که سنگ منخین بعضی اوقات پیش تخت محمود می افتاد و راهی مندیک هر چند در مقام صلح دادن پیشکش شد چون سلطان را بعد تخیر قلعه اراده نمود فائده نداد و در آخر رای مندیک از رای بیچارگی امان خواسته قلعه را تسلیم نموده با هتمام راجپوتان بر کوه کرنا ل پناه برد سلطان محمود اسم شکر الهی بتقدیم رسانیده بفضط ولایت پرداخته و بعد از چند روز کوه کرنا ل را محاصره نمود و در عاقبت رای مندیک بیچاره شد و بخدمت پیوست و بجهت مردم خود زینهار خواسته کوه کرنا ل را نیز حواله نمود و چون چند روز متواتر بخدمت سلطان آمد و مشد کرد و اظوار پسندیده و اخلاق حمیده سلطان ملاحظه کرد روزی معروض داشت که از برکت صحبت شاه شمس الدین اسلام و مسلمانان بر دل من غالب شده بود و حالاً بخدمت سلطان رسیدیم بحقیقت دین اسلام گامی یافتم میخواهم که داخل فرق اسلام شوم سلطان محمود از کمال شوق کلمه توحید تلقین او فرموده خانجهان خطابش داد و بواسطه آنکه در آن خود و شعار اسلام رواج یابد خشت تخیر شریفی آباد بر زمین نهاد و جمیع امر فرمود تا بجهت سکونت خود منازل طرح انداختند و در آنک مدت